

مهاجران هیسپنیک و چشم‌انداز فروپاشی اجتماعی ایالات متحده آمریکا

غلامحسین یوسفی*

فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال نوزدهم، شماره 1، پیاپی 73، بهار 1397؛ صفحات 172-139

تاریخ دریافت: 1397/03/15

تاریخ پذیرش نهایی: 1397/03/29

چکیده

پویایی‌شناسی و شناخت سیر تحول، تطور و تغییر ساختار درونی جوامع و عوامل موجهه این دگرگونی، همواره یکی از موضوعات مورد علاقه رشته علوم سیاسی به ویژه جامعه‌شناسی سیاسی بوده است. جامعه آمریکا یکی از جوامعی است که طی دهه‌های اخیر، به دلیل موج گسترده مهاجرت به آن و همچنین برخی تحولات درونی، همواره در معرض تغییر و دگرگونی اجتماعی و اقتصادی بوده است زیرا به لحاظ ماهیتی و از زمان کشف این کشور، عمده جمعیت این کشور را مهاجران اروپایی، آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتینی تشکیل داده‌اند. مهاجران مکزیکی، بیشترین تعداد مهاجران آمریکای لاتین را به خود اختصاص داده و توانسته‌اند از سال 2003، به دومین اقلیت جمعیتی در آمریکا تبدیل شده و جایگاه سیاه پوستان را بگیرند. مکزیکی‌ها مهاجرت به آمریکا را مهاجرتی داخلی تلقی کرده و احساس می‌کنند به سرزمین مادری خود هجرت می‌کنند. آنان اعتقاد دارند مناطقی که ایالات متحده در جنگ‌های 1846 تا 1848 از مکزیک گرفته و ضمیمه خاک خود کرده است، باید بدون جنگ پس گرفته شود. به این اقدام در زبان هیسپنیک، «رکانکیستا» گفته می‌شود. مکزیکی‌ها تنها اقلیتی هستند که ادعای مالکیت بر خاک آمریکا را دارند و این مسئله، چالش بزرگی برای آمریکا شده است و پیش‌بینی می‌شود طی چند دهه آینده، موجبات فروپاشی اجتماعی ایالات متحده را فراهم کند. در این مقاله، روند تحولات صورت گرفته در ساختار اجتماعی آمریکا از نظر جامعه‌شناختی و به ویژه جامعه‌شناسی سیاسی مورد مذاقه و تحلیل قرار می‌گیرد. پرسش این است که تغییرات جمعیتی و مهاجرتی به ویژه مهاجرت هیسپنیک‌ها چه تأثیراتی بر جامعه آمریکا داشته و خواهد داشت؟. برای پاسخ به این پرسش محوری، از مطالعه اسناد و مصاحبه با شخصیت‌ها و کارشناسان آمریکا و تحلیل موضوع از منظر نظریه «تغییر اجتماعی تالکوت پارسونز» و مکتب «کارکردگرایی» بهره خواهیم برد.

واژگان کلیدی

هیسپنیک، ایالات متحده، بحران اجتماعی، مهاجرت، رکانکیستا.

تعریف مفاهیم

در ابتدا لازم است برخی واژه ها، اصطلاحات و مفاهیم تعریف شود:

جامعه‌شناسی:¹ جامعه‌شناسی به بررسی علمی زندگی گروهی انسان‌ها و رفتار اجتماعی ناشی از این زندگی گروهی می‌پردازد. (تنهایی، 1390)

پویایی‌شناسی اجتماعی:² پویایی‌شناسی اجتماعی، پاسخ به چرایی تغییر، فرجام تغییر، فرایند تغییر، کندی یا تندی تغییر و سازوکار تغییر مد نظر می‌باشد. (توسلی، 1388)

فرهنگ:³ فرهنگ عبارت است از مجموعه به هم پیوسته‌ای از اندیشه‌ها، احساسات و اعمال کم و بیش صریح که به وسیله اکثریت افراد یک گروه پذیرفته شده است. (روح‌الامینی، 1384)

تحول:⁴ تحول در طول یک دوره طولانی که ممکن است چند نسل را دربر بگیرد، رخ می‌دهد و خود تحول در فرآیندی که طی می‌کند، ممکن است شامل مجموعه‌ای از تغییرات باشد. (روشه، 1390)

تغییر:⁵ تغییر (برعکس تحول) شامل پدیده‌هایی قابل رویت و بررسی در مدت زمان کوتاه می‌باشد. (همان، 1390)

تغییر اجتماعی:⁶ بنا به تعریفی که از تغییر به عمل آمد، تغییر اجتماعی را می‌توان تغییری قابل رویت در طول زمان دانست که موقتی و کم‌دوام نباشد، بر ساخت یا سازمان یک جامعه مشخص اثر گذارد و جریان تاریخ، آن را دگرگون کند. تغییرات اجتماعی صورت گرفته در یک جامعه، به خوبی قابل مشاهده و لمس است. روشه برای تمایز بین «آن چه تغییر محسوب می‌شود» و «آنچه تغییر محسوب نمی‌شود»، چهار خصوصیت را برای آن که یک رویداد یا واقعه به عنوان تغییر اجتماعی محسوب شود، مطرح می‌کند: نخست؛ تغییر اجتماعی، پدیده‌ای است کاملاً جمعی و باید یک جامعه یا بخش مهمی از جامعه را در برگیرد. دوم؛ تغییر اجتماعی باید تغییری ساختی باشد که

1. Sociology
2. Social Dynamism
3. Culture
4. Transformation
5. Change
6. Social Change



در کل سازمان اجتماعی رخ دهد و عناصر ساختی و فرهنگی سازمان اجتماعی را تغییر دهد. سوم؛ این تغییر ساختی به وجود آمده که حالتی جمعی هم دارد، در طول زمان شناخته شود یعنی؛ تغییر به وجود آمده در ساخت جامعه در زمان‌های مشخص (قبل، حین و بعد از تغییر) قابل تشخیص باشد. چهارم این که تغییر اجتماعی باید دارای عمق و استمرار بوده و سطحی و زودگذر نباشد. (کیویستو، 1390)

سؤالی که مطرح می‌شود این است که تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی چگونه یا در چه شرایطی به وجود می‌آیند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که این دگرگونی، زمانی رخ می‌دهد که انسان‌ها شیوه‌های تازه‌ای را در زندگی پذیرا شوند و به پیروی کردن از این الگوهای جدید و تازه، تمایل پیدا کنند. مردم دوست دارند همان رفتارهایی را در پیش گیرند که نسل‌های پیشین داشتند، مگر آنکه عاملی آنها را وادار به دگرگونی کند. (Roger Daniels, 1990)

عوامل مؤثر بر دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی

صاحب‌نظران جامعه‌شناسی در مورد عوامل مؤثر بر دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی و اینکه کدام عامل مسلط است، اختلاف نظر دارند. طبیعی است که کارکردگرایان با تضادگرایان در این رابطه اتفاق نظر نداشته باشند، اما مهم‌ترین عوامل و علل دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی را می‌توان در عوامل جغرافیایی، تکنولوژیکی، ایدئولوژیکی، رهبری و جمعیتی خلاصه کرد. (کوئن، 1391)

1. عوامل جغرافیایی:¹ یک جامعه ممکن است در محیطی زندگی کند که شرایط آن، دگرگونی را کم و بیش تقویت کند. نوسان‌های شدید درجه حرارت، طوفان‌ها یا زلزله‌ها می‌توانند انسان‌ها را به تغییر سبک زندگی وادار کنند.

2. عوامل تکنولوژیک:² بسیاری از اختراعات تکنولوژیک، دگرگونی‌های گسترده‌ای را در جوامع بشری پدید آورده‌اند. احتمال رخ دادن دگرگونی سریع تکنولوژیکی در یک جامعه پیشرفته، بیشتر است.

1. Geographical Factors
2. Technological Factors



3. عامل ایدئولوژیک¹: هر جامعه‌ای یک ایدئولوژی بنیادی دارد که از مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌ها تشکیل می‌شود. ایدئولوژی‌ها می‌توانند به حفظ وضع موجود کمک کنند ولی اگر سازگاری خود را با نیازهای جامعه از دست بدهند، خود محرک دگرگونی می‌شوند.
4. عامل رهبری²: دگرگونی‌های اجتماعی را غالباً رهبران فرهمند آغاز می‌کنند، زیرا آنها این توانایی را دارند که پیروان فراوانی را به سوی جنبش‌هایی سوق دهند که منجر به دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی می‌شود.
5. عامل جمعیتی³: کاهش و افزایش جمعیت، هر دو در ایجاد دگرگونی اجتماعی بسیار مؤثر است. افزایش سریع جمعیت، نوآوری‌هایی را در فنون تولید به ویژه تولید مواد غذایی ایجاد می‌کند و همچنین ممکن است باعث افزایش مهاجرت به دلیل کمبود منابع موجود شود.

نظریه تالکوت پارسونز در رابطه با تغییر اجتماعی (کارکردگرایی: Functionalism)

واژه Function از ریشه لاتینی Functio به معنای «انجام یک وظیفه» گرفته شده و در فارسی معادل‌هایی چون نقش، عمل، خدمت و شغل یافته است. Function در زبان ریاضی به معنای تابع است و در علوم اجتماعی، نقشی را می‌رساند که یک جزء از کل تقبل کرده و به انسجام می‌رساند. خلاصه این که کارکرد به مجموعه فعالیت‌هایی گفته می‌شود که در جهت برآوردن یک نیاز یا نیازهای نظام انجام می‌گیرد. (دودمان، 1395)

کارکردگرایی یکی از نظریات اصلی در علوم اجتماعی است که به ویژه از اواخر دهه 1930 تا اوایل دهه 1960 در علم، سیطره بلامنازعی داشت. محوری‌ترین مفهوم در نظریه کارکردگرایی، واژه کارکرد می‌باشد که به معنای نتیجه و اثری است که انطباق یا سازگاری یک ساختار معین یا اجزای آن را با شرایط لازم محیط فراهم می‌کند. بنابراین، معنای کارکرد در منطق کارکردگرایی، اثر یا پیامدی است که یک پدیده در ثبات، بقا و انسجام نظام اجتماعی دارد. به بیان دیگر، کارکردگرایی هر پدیده یا نهاد اجتماعی را از نظر روابط آن با تمام هیأت جامعه (که آن پدیده یا نهاد، جزئی از آن است) مورد

1. Ideological Factor
2. Leadership Factor
3. Population Factor-

شناخت قرار می‌دهد.

کارکردگرایان به‌طور کلی، جامعه را نظامی واجد نظم و ترتیب می‌دانند. این دیدگاه مبتنی بر تمثیل ارگانیک بین جامعه و ارگانیسم زنده است. از این منظر، جامعه یک سیستم متشکل از اعضا و اجزای بی‌شماری است که هر یک باید کارکردهایی خاص را برای بقای کلی سیستم و دیگر اجزا و اعضای آن انجام دهند و نظم اجتماعی پدیده‌ای است که کارکردهای اعضای مختلف این سیستم را به صورتی مرتب و در سلسله مراتبی خاص به هم پیوند می‌دهد. کارکردگرایان بر این باورند که اجزای سازنده یک جامعه، نهادهایی چون نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام خانواده، مذهب و سازمان‌های آموزشی و پرورشی هستند که بدون کارکردهای ضروری و منظم آن‌ها، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت و نتیجه فقدان یا اختلال این اجزا، به خطر افتادن حیات و بقای کل سیستم اجتماعی است. همه این نهادها (اجزای سیستم) ارتباط متقابل دارند و هر یک از آن‌ها برای ایفای نقش مشخص خود باید اندازه، قابلیت و ساختمان مناسب داشته و به گونه‌ای عمل کنند که با اجزای دیگر سازگار باشند. ناسازگاری اجزای سیستم اجتماعی، موجب تجزیه آن و تضاد بین اجزا، باعث نابودی آن خواهد شد. ضامن اصلی سازگاری اجزای سیستم، سازواری (هم‌آهنگی و وفاق) در ارزش‌های مشترک است. به‌طور کلی، دیدگاه عمومی کارکردگرایی بر این استوار است که جامعه مانند یک ارگان زیستی بزرگ است که هریک از اعضا و جوارح آن، وظیفه و کار معینی را انجام می‌دهد که در رابطه با کار و وظیفه سایر اعضا و اجزا به انجام کل بدن کمک می‌کند. وظایف هر کدام از اعضا و جوارح به نوبه خود، ضروری و اجتناب‌ناپذیر است چرا که به کلیت نظام و حفظ آن کمک می‌کند. (ریتزر، 1382: 131)

پارسونز در تشریح جوامع و عوامل سامان‌دهنده اجتماعات، چهار مقوله ساختاری ارزش‌ها، هنجارها، جمع‌ها و نقش‌ها را مشخص می‌کند. برخلاف ارزش‌ها که کلی هستند، هنجارها قواعد ویژه یک جمع همبسته را معین می‌کنند. هنجارها در عین حال که به ارزش‌ها جنبه عملی می‌دهند، به نوبه خود توسط ارزش‌ها مشروعیت می‌یابند. نقش، به موقعیت‌هایی اشاره دارد که یک تن در زندگی روزمره خود در آنها قرار می‌گیرد و وظایف مربوط به آن موقعیت را ایفا می‌کند. از نظر پارسونز، یک جمع با نوعی همبستگی‌ای



مشخص می‌شود که ویژگی آن، نهادینه شدن سمت‌گیری ارزشی مشترک است. یک فرد می‌تواند به جمع‌های مختلفی تعلق داشته باشد و نقش‌هایی را ایفا کند که ملازم با هر یک از آنهاست. در دیدگاه کارکردگرایان، یک نظام اجتماعی زمانی دچار مشکل خواهد شد که ارزش‌های موجود، دیگر نتوانند تغییرات محیط را توجیه کنند یا این که ارزش‌های جامعه دچار تغییر شوند و محیط حامل آن ارزش‌ها، ارزش‌های جدید را نادرست تلقی کند. وی دو نوع تغییر را مشخص می‌کند: تغییر تعادل و تغییر ساخت. در تغییر تعادل، بدون آن که در سیستم اجتماعی دگرگونی حاصل شود، تعادل موجود، جای خود را به تعادل جدیدی می‌دهد، بدون آن که سیستم دچار تغییر و دگرگونی اساسی شود. اما در تغییر ساخت، چنانچه نیروهای مؤثر در دگرگونی و فشاری که از درون و بیرون بر نظام اجتماعی وارد می‌شود، قوی باشند، تغییری که به وجود می‌آید کلیه سطوح نظام اجتماعی را دربر می‌گیرد و باعث دگرگونی عمیق و حتی کامل در نظام اجتماعی می‌شود و به همین دلیل، پارسونز آن را تغییر ساختی می‌نامد. (همان)

ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی آمریکا

ایالات متحده آمریکا در نیمکره غربی زمین و در شمال قاره آمریکا واقع است. کلونی‌های آمریکایی بریتانیا در سال 1776 از سرزمین مادری جدا شدند و براساس «عهدنامه پاریس» در سال 1783 به عنوان یک ملت جدید، به نام ایالات متحده آمریکا شناخته شدند. در طول قرون 19 و 20، تعداد 37 ایالات جدید به 13 ایالات اولیه و اصلی اضافه شد و در تمام قاره آمریکای شمالی گسترش یافت. این کشور در حال حاضر، 50 ایالت و یک بخش به پایتختی شهر «واشنگتن، دی.سی.» دارد. پرچم کشور آمریکا از 13 خط افقی قرمز (به نشانه سیزده کلونی اولیه) که بین آنها خطوط سفید وجود دارد، به همراه 50 ستاره که نشانه تعداد ایالت‌هاست، تشکیل شده است.

نوع حکومت این کشور، جمهوری فدرال مبتنی بر قانون اساسی و اصول قوی دموکراتیک است. 4 جولای 1776 به عنوان «روز استقلال» این کشور اعلام شد و بریتانیای کبیر در 3 سپتامبر 1783، استقلال آن را به رسمیت شناخت. این روز در آمریکا تعطیل رسمی می‌باشد. قانون اساسی آمریکا در 17 سپتامبر سال 1787 تصویب و به دفعات متعدد



اصلاح شد که آخرین بار در سال 1992 بود. جمعیت این کشور 323,625,762 تن (2016)¹ و سومین کشور پرجمعیت جهان است. با عنایت به پیروزی‌های به دست آمده در جنگ جهانی اول و دوم و پایان جنگ سرد با فروپاشی شوروی در سال 1991، آمریکا به عنوان قوی‌ترین دولت جهان ظهور یافت. وسعت کشور آمریکا تقریباً به اندازه نصف روسیه، حدود یک سوم آفریقا، حدود نیمی از آمریکای جنوبی و مقداری بزرگ‌تر از برزیل و دو برابر اتحادیه اروپا است. (یوسفی کوپایی، 1392: ص 23 و 24)

«جنگ داخلی» و «شکست بزرگ اقتصادی» دو مورد از بزرگ‌ترین تجربیات این ملت است. در جنگ داخلی (65-1861) ایالات شمالی از 11 ایالت وابسته جنوبی شکست خوردند و در بزرگ‌ترین شکست اقتصادی در سال 1930 نیز تقریباً نیمی از نیروی کار، شغل خود را از دست دادند.

بافت فرهنگی و اجتماعی آمریکا

بافت فرهنگی و اجتماعی آمریکا با کشورهای دیگر متفاوت است. همچنین کیفیت زندگی و دیدگاه مردم در ایالت‌های مختلف با هم تفاوت دارد. به عنوان نمونه، مردم جنوب کشور آمریکا، مردمانی خون گرم و ساده‌اند که سطح علمی پایین‌تری نسبت به شمال شرقی دارند. ایالت لوئیزیانا از نظر مالی نسبت به دیگر ایالات در سطح پایین‌تری است و زندگی در آن آسان‌تر است و بسیاری از جوانان برای تحصیل در دانشگاه، به ایالت لوئیزیانا مسافرت می‌کنند. در شمال شرق آمریکا سطح تحصیلات بالاتر بوده و جمعیت بیشتری در آن متمرکز شده است. خلوت‌ترین ایالت آمریکا، مونتانا است. نزدیک به 20 درصد مردم آمریکا بیکار هستند. در جنوب آمریکا نژادپرستی بیشتر است و بیشتر، بین مردم سفیدپوست، سیاه‌پوست و هیسپنیک رواج دارد. برخی ایالات به لحاظ نژادی ادعای جدایی‌طلبی می‌کنند، البته به طور رسمی و مانند ایالت تگزاس نیست.² بیشتر مهاجران به شمال شرق آمریکا می‌روند، اما بیشتر مهاجرانی که از مکزیک و

1. سرشماری نفوس در آمریکا هر 10 سال انجام می‌شود که آخرین سرشماری در سال 2010 انجام گرفته است.

2. ایالت تگزاس به نوعی برای هیسپنیک‌ها و به خصوص برای مکزیک‌ها حکم مرکزیت و وطن دارد.



آمریکای لاتین آمده‌اند، عمدتاً در مناطق جنوبی و جنوب غرب آمریکا جمع شده‌اند. آمریکایی‌ها به ویژه اجازه می‌دهند مکزیکی‌ها به صورت غیرقانونی وارد آمریکا شوند، چون به آنها بیمه تعلق نمی‌گیرد و کار زیاد با دستمزد کم انجام می‌دهند. مهاجرت زیاد به آمریکا موجب شده است طی 30 سال گذشته، بیش از 110 میلیون تن به جمعیت آمریکا اضافه شود.

در آمریکا به حدود 30 درصد زن‌ها تجاوز می‌شود. طبق آماري که مراکز معتبر آمریکایی ارائه داده‌اند، از هر سه زن، یک زن در طول عمرش یک بار مورد تجاوز قرار می‌گیرد.¹ بر اساس برخی آمار ارائه شده، نیمی از کودکانی که از زنان زیر 30 سال در آمریکا به دنیا می‌آیند، نامشروع هستند. از هر 10 کودک سفید متولد شده در آمریکا سه کودک به دلیل روابط خارج از ازدواج به وجود آمده‌اند. در نژادهای دیگر، این رقم از این هم بالاتر است. در سیاه‌پوستان این رقم 73 درصد و در نژاد لاتین، 53 درصد را شامل می‌شود. بودجه لازم برای ساماندهی و همچنین کمک مالی به والدین این کودکان به اندازه یک بحران مالی بسیار بزرگ هزینه برمی‌دارد. این مسایل جدای از انحطاط اخلاقی و بنیان خانواده در ایالات متحده است. انحطاط اخلاقی در آمریکا بیداد می‌کند. (Franklin, 2017)

اقلیت‌ها و نژادها و وطن پرستی

ساموئل هانتینگتون، رئیس آکادمی منطقه‌ای و بین‌المللی هاروارد در کتاب «ما که هستیم؟» به بررسی معضلی پرداخته است که به زعم وی، ایالات متحده را در آینده از پای در خواهد آورد. «چالش هویت»، موضوعی است که هانتینگتون با تعصب بسیار به آن پرداخته است و با اصل قرار دادن دو محور «نژاد سفید» و «مذهب پروتستان»، ساکنان واقعی آمریکا را از سه قرن پیش، حامیان و حافظان اصلی فرهنگ «انگلوپروتستان» نامیده و بر دیگر ساکنان ایالات مختلف به طعنه یا صراحت تاخته

1. در ارتش آمریکا سرباز زن وجود دارد و مشکل اصلی این سربازان، تجاوز به آنان است. تحقیقات نشان داده که احتمال تجاوز جنسی به یک سرباز زن در جنگ بیشتر از خطر کشته شدن است.



است. هانتینگتون اعتقاد دارد، دولت‌مردان و نه مردم ایالات متحده، با اتخاذ سیاست‌های نادرست، آمریکا را به سمت کشور و حکومتی با ویژگی بارز چند فرهنگی و چند زبانی سوق می‌دهند. او معتقد است «حملات 11 سپتامبر» و همچنین اصل بنیادین «دارا بون دشمن واقعی»، عواملی بوده‌اند که مردم آمریکا را در طول جنگ سرد و همچنین کوتاه زمانی پس از 11 سپتامبر 2001، متحد و یکپارچه نگاه داشته‌اند. در هر صورت، وی به صراحت ابراز می‌دارد که در صورت متوقف نشدن روند فعلی، چیزی از میراث نیاکان مؤسس ایالات متحده آمریکا در این کشور تا چند دهه آینده باقی نخواهد ماند و هیسپانیک‌ها و پیروان مذاهب مختلف، امکان هر گونه تعلق فردی به سرزمین ایالات متحده آمریکا را کمرنگ خواهند کرد. آرتور شلزینگر اظهار داشته است: «ایالات متحده در بیشتر تاریخ خود، کشور نژادپرستی بوده است.» آمریکایی‌ها نسبت به نژاد و قومیت تعصب داشتند اما امروزه، مشکل جدی جامعه آمریکا نبود علاقه و عرق به وطن است. در همین ارتباط، برژینسکی می‌گوید: «معضل فعلی جامعه آمریکا این است که نسل جوان آمریکا دیگر مایل به فداکاری و جانفشانی برای فلسفه اصلی و وجودی آمریکا (وطن) نیست.» (هانتینگتون، 1384)

مهاجرت به آمریکا: علل و عوامل

یکی از کشورهایی که هدف اصلی مهاجران از سراسر دنیا می‌باشد، ایالات متحده آمریکا است. آمریکا به دلیل دارا بودن بزرگ‌ترین اقتصاد دنیا، همواره از جایگاه خاصی در اولویت مهاجران برخوردار بوده است. این کشور، مهاجران بسیاری را از کشورهای مختلف پذیرفته و به دلیل وسعت خاک؛ داشتن منابع بکر و غنی و جمعیت بومی اندک سرخ‌پوستان (قبل از سال 1900)، مهاجرپذیرترین کشور دنیا لقب گرفته است. علاوه بر عوامل یاد شده، جنگ و گرسنگی در دیگر کشورها در مقاطع زمانی مختلف، باعث افزایش مهاجرت به این کشور بوده است. در سال 1790، جمعیت تمام ایالات متحده غیر از سرخ‌پوستان، حدود 3929000 تن بود که حدود 698000 تن از آنها برده بودند که دیگران، آنها را جزیی از جامعه آمریکایی نمی‌دانستند. آمریکا به غیر از سیاهان به لحاظ نژادی و ریشه ملی و مذهبی، جامعه‌ای بسیار یکدست بود. مارک



کریکوریان بیان می‌کند: «برتری و سلطه مهاجران آمریکای لاتین بر جریان مهاجرت، در تاریخ آمریکا سابقه نداشته است.» (Kerikorian, 1997: 48-49) ورود مهاجران جدید به این کشور به دلایل مختلف، نظیر جنگ‌های متعدد در خاورمیانه و بحران اقتصادی در آمریکا موجب محدود شدن فرصت‌های اقتصادی و به نوعی از میان رفتن فرصت زندگی بهتر برای آنان می‌شود. (جعفری ولدانی، 1388)

کمپل گیbson، جمعیت‌شناس آماری، طی یک تجزیه و تحلیل دقیق نتیجه می‌گیرد که اگر پس از سال 1790 مهاجرتی صورت نمی‌گرفت، جمعیت آمریکا در سال 1990 به جای 249 میلیون تن، حدود 122 میلیون تن بود. (Gibson; 1992, 166) طبق نظرسنجی «مؤسسه گالوپ» در سال 2013، اکثر آمریکاییان، خواستار تغییرات اساسی در میزان مهاجرت به این کشور بوده‌اند. نگرانی دیگری که در میان نخبگان آمریکایی از مهاجرت‌ها به این کشور مشاهده می‌شد، به تغییرات فرهنگی و اثرات سیاسی آنها مربوط می‌شود. این ذهنیت منفی در مورد اسپانیایی تبارها و مکزیکی‌ها نیز وجود دارد.¹ این تفکر در سطح نخبگان و توده جامعه آمریکا با اخراج حدود 400 هزار تن از مهاجران آمریکا در سال 2011 خودنمایی می‌کند و این در حالی است که در طول پنج سال قبل از 2011 فقط 281 هزار تن از مهاجران را اخراج کرده بود. بر اساس آمارهای «مؤسسه بروکینگز»² در سال‌های اخیر، برنامه‌ای برای ادامه اقامت در آمریکا طراحی شده است که درصد بالایی از این افراد از شانس بالایی برای اخذ تابعیت آمریکا برخوردار نیستند.³ (هانتینگتون، 1384) با توجه به مسائلی که بیان شد، مهاجرت به آمریکا نسبت به سال‌های قبل با سختی‌های بسیار بیشتری مواجه شده است و حضور بسیاری از مهاجران قانونی در این کشور با چالش‌های بسیار بالایی همراه خواهد بود. در حال حاضر نیز با روی کار آمدن دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا سیاست‌های ضد مهاجرتی این کشور به ویژه علیه هیسپنیک‌ها افزایش یافته است.

1. حدود 20 هزار سربازی که در دوره اوباما برای حفاظت از مرزها با مکزیک تعیین شدند، می‌توانند نشانه خوبی برای نشان دادن این ذهنیت منفی باشد.

2. Brookings Institution

3. این در حالی است که مهاجران، سالیان سال، نقش محوری و حتی فراتر از آن در توسعه آمریکا بازی کرده‌اند.

مهاجرت مکزیکی‌ها: چالشی استراتژیک

در اواسط قرن بیستم، آمریکا به جامعه‌ای چندقومی و چندنژادی، با فرهنگ غالب انگلو - پروتستانی تبدیل شد که زیرفرهنگ‌های بسیاری را دربر می‌گرفت و آرمان سیاسی مشترکی در این فرهنگ داشت. در اواخر قرن بیستم تحولاتی رخ داد که اگر تداوم می‌یافت، ممکن بود آمریکا را به لحاظ فرهنگی، به جامعه‌ای انگلو - هیسپانیک با دو زبان ملی تبدیل کند. نیروی جهت‌دهنده به این گرایش (تقسیم جامعه)، مهاجرت از آمریکای لاتین و به ویژه از مکزیک بود. مهاجرت مکزیکی‌ها در حال شکل دادن به برتری جمعیتی، در مناطقی از آمریکاست که از مکزیک گرفته شده است.¹ مکزیکی کردن آن مناطق، با کوبایی شدن جنوب فلوریدا قابل مقایسه است. در عین حال با پیدایش فرهنگی متفاوت در این مناطق، مرز بین مکزیک و آمریکا در حال ناپدیدشدن است به گونه‌ای که جامعه و فرهنگی در حال ظهور است که نیمی آمریکایی و نیمی مکزیکی است. در عین حال، مهاجرت از مکزیک در کنار مهاجرت از دیگر کشورهای آمریکای لاتین در حال هیسپانیک کردن سراسر آمریکاست و فعالیت‌های اجتماعی، زبانی و اقتصادی نیز متناسب با جامعه انگلیسی - اسپانیایی در حال تغییر هستند. (هانتینگتون، 1384: 313-314)

علل مهاجرت از مکزیک

مهاجرت کنونی از مکزیک به آمریکا، در تاریخ آمریکا بی‌سابقه است. سیاست خارجی مکزیک به دلیل هم مرزی با ایالات متحده و استمرار مهاجرت به مناطق شمالی، تحت‌الشعاع این امر قرار گرفته است زیرا مهاجران مکزیکی، برای دولت و ملت این کشور ارزآوری دارند. مهاجرت از آمریکای لاتین به ویژه مکزیک به آمریکا نه تنها یک مسئله منفی تلقی نمی‌شود، بلکه دولت مکزیک نیز آن را تشویق، ترغیب و حمایت می‌کند. دولت مکزیک به طور رسمی از دولت آمریکا خواسته است که با این موضوع کنار بیاید زیرا مهاجران مکزیکی، پول زیادی به کشور خود ارسال می‌کنند و این یکی از راه‌های کسب در آمد دولت مکزیک به شمار می‌رود.

1. آمریکا این مناطق را در اواسط قرن نوزدهم (1846 تا 1848) و طی جنگ‌های خونین از مکزیک گرفت.





با پیدا شدن نفت در مکزیک در اوایل قرن بیستم و نیاز فراوان آمریکا به این ماده حیاتی، ایالات متحده توجه بیشتری به روابط خود با مکزیک نشان داد. مکزیک در میان کشورهای آمریکای لاتین، اهمیت بالایی در طرح و برنامه‌های اقتصادی و سیاسی آمریکا دارد. علل این اهمیت به طور خلاصه عبارتند از:

- همسایگی و دارا بودن بیش از 3400 کیلومتر مرز مشترک؛
- نفوذ و قدرت مکزیک در منطقه و آمریکای لاتین به طور کلی؛
- شریک تجاری مهم در تأمین نفت آمریکا و بازار مناسب و پررونق برای کالاهای آمریکایی؛
- تولید برخی صنایع آمریکایی در مکزیک به دلیل ارزان بودن زمین، کارگر و هزینه تمام شده.

همجواری مرزی مکزیک با آمریکا موجب مشکلاتی نیز برای دوطرف شده است که به طور خلاصه عبارتند از:

- قاچاق مواد مخدر از طریق مکزیک به آمریکا؛
 - قاچاق انسان از طریق مکزیک به آمریکا؛
 - قاچاق پول و سلاح از آمریکا به مکزیک؛
 - تردد و ورود غیرمجاز مکزیک‌های جویای کار به آمریکا.
- مهاجرت مکزیک‌ها به چند دلیل از مهاجرت‌های گذشته و دیگر مهاجرت‌های معاصر، متفاوت است:

- مجاورت جغرافیایی: در حال حاضر آمریکا با جریان عظیمی از مهاجرت مردم کشوری فقیر و هم‌جوار رو به رو است که جمعیت آن تقریباً نصف جمعیت آمریکاست که به سادگی با عبور از خطوط مرزی زمینی یا رودخانه‌ای، مرز دو هزار مایلی (3400 کیلومتری) را پشت‌سر گذاشته وارد خاک این کشور می‌شوند. این وضعیت برای ایالات متحده و نیز در جهان، منحصر به فرد است زیرا هیچ کشوری در جهان اول وجود ندارد که مرزی دو هزار مایلی با یک کشور جهان سومی داشته باشد! کاترینا برگس و آبراهام لاونتال در مطالعات خود در سال 1993 گفته‌اند: «مدارس لس‌آنجلس در حال تبدیل شدن به مدارس مکزیک‌ی هستند.» موج‌های قبلی مهاجرت به آهستگی انجام می‌شد، ولی مهاجرت فعلی از مکزیک به دلیل سهولت تردد و درآمد، همچنان تداوم



خواهد داشت. تولید ناخالص داخلی آمریکا در سال 2000، نه برابر تولید ناخالص داخلی مکزیک بود. این فاصله درآمدی، مهاجرت را تشویق می‌کند. دیوید کندی، استاد تاریخ دانشگاه استنفورد می‌گوید: «شکاف درآمدی میان ایالات متحده و مکزیک، بزرگ‌ترین شکاف درآمدی میان دو کشور همجوار در جهان محسوب می‌شود».
(Kennedy, 1996: 67)

– سهولت مهاجرت: مکزیک‌ها مهاجرت به آمریکا را مهاجرتی داخلی تلقی کرده و عمدتاً در ایالت‌های جنوبی و جنوب غربی آمریکا ساکن می‌شوند زیرا این مناطق را متعلق به مکزیک دانسته و احساس سکنی در سرزمین مادری‌شان می‌کنند. نکته مهم این است که به لحاظ تاریخی هیچ گروه مهاجر دیگری به غیر از مکزیک‌ها در تاریخ آمریکا وجود ندارد که بتواند ادعای تاریخی بر سرزمین آمریکا داشته باشد در حالی که مکزیک‌ها و آمریکایی‌های مکزیک‌تبار چنین ادعایی دارند. تقریباً تمام تگزاس، نیومکزیکو، آریزونا، کالیفرنیا، نوادا و یوتا، تا زمان جنگ استقلال تگزاس در سال‌های 1835 و 1836 و جنگ مکزیک و آمریکا در سال‌های 1846 تا 1848، بخشی از خاک مکزیک بودند که آمریکا به آن حمله کرد و تقریباً نیمی از سرزمین مکزیک را ضمیمه خاک خود کرد. مکزیک‌ها هرگز این حوادث را فراموش نمی‌کنند. آنها احساس می‌کنند که حق ویژه‌ای در این سرزمین دارند. پیتر اسکری می‌نویسد: «برخلاف دیگر مهاجران، مکزیک‌ها در مناطقی اقامت می‌کنند که قبلاً بخشی از سرزمین مادری‌شان بوده است. ... آمریکایی‌های مکزیک‌تبار احساس می‌کنند که در قلمرو خود هستند! احساسی که دیگر مهاجران ندارند.» (Skerry, 1993: 21-22). مکزیک‌ها می‌گویند: «ما سرزمینی را که در جنگی نابرابر و ناجوانمردانه از دست دادیم، با اقدامات فرهنگی – اجتماعی نظیر مهاجرت باز پس می‌گیریم. آنها به این باز پس‌گیری به زبان اسپانیایی «رکانکیستا»¹ می‌گویند.² صاحب‌نظران در مواقعی اظهار داشته‌اند که جنوب غربی آمریکا می‌تواند به

1. Reconquist

2. مصاحبه با «کلارنس ریمز» از رهبران مسلمانان سیاه پوست آمریکا و فعال در حوزه لاتین تبارها 1396. (وی پس از اینکه اسلام را به عنوان دین خود برگزید، نامش را به «امام عبدالعلیم موسی» تغییر داد)



«کبک آمریکا» تبدیل شود.¹

– پایین بودن هزینه و خطرات ناشی از مهاجرت: مهاجرت به آمریکا برای مکزیکی‌ها نسبت به سایر مهاجران، هزینه‌ای به مراتب پایین‌تر داشته و خطرات آن به دلیل هم‌جواری نیز بسیار کمتر است. این مسئله موجب شد از سال 1965، مهاجرت مکزیکی‌ها افزایش زیادی پیدا کند به طوری که در دهه 70، حدود 640 هزار؛ در دهه 80، حدود 1656000 و در دهه 90، حدود 2249000 مکزیکی به طور قانونی به ایالات متحده مهاجرت کنند. در این سه دهه، مکزیکی‌ها به ترتیب، 14، 23 و 25 درصد از کل مهاجرت‌ها به ایالات متحده را به خود اختصاص دادند. (Daniels, 1990:129)

– یافتن شغل و زندگی بهتر: جمعیت زیاد، فقر و بیکاری موجب شده است که ساکنان مکزیک به انگیزه یافتن شغل و درآمدی بهتر و در نتیجه، زندگی بهتر به مهاجرت به کشور همسایه شمالی روی آورند. اشتغال به مشاغل پایین برای هیسپنیک‌هایی که غیر از زبان مادری‌شان به زبان دیگری مسلط نیستند، کار سختی نیست. آن‌ها به دلیل تسلط نداشتن به زبان انگلیسی، بیشتر سراغ مشاغل پایین می‌روند. بدین ترتیب، بیشتر در رستوران‌ها، ساندویچ فروشی‌ها و مشاغل کارگری و خدمتکاری مشغول به کار هستند و جزو نیروی کار ارزان و پرشمار آمریکا می‌باشند.

– امکان مهاجرت غیرقانونی: ورود به ایالات متحده به صورت غیرقانونی، پدیده‌ای مکزیکی است که پس از سال 1965 رواج یافت. برآوردها نشان می‌دهد تا سال 2000، 4/8 میلیون مکزیکی غیرقانونی، 69 درصد از کل مهاجران غیرقانونی را تشکیل می‌دادند. قانون اصلاح و کنترل مهاجرت در سال 1986، دربردارنده مواردی بود که جایگاه مهاجران غیرقانونی فعلی و مهاجرت‌های غیرقانونی آتی را از طریق مجازات صاحب‌کاران و دیگر شیوه‌ها قانونی می‌ساخت. 3/1 میلیون تن مهاجر غیرقانونی که 90 درصد آنها مکزیکی بودند، طبق این قانون به ساکنان قانونی دارنده گرین کارت تبدیل شدند. (Bean et al, 2000:80-82) در همین ارتباط، مجله اکونومیست اعلام داشت: «میزان زاد و ولد بالا، ویژگی کشورهای در حال توسعه است. به گونه‌ای که در یکی دو دهه آینده نیز با افزایش سن کودکان مهاجر

1. کبک، ایالتی است در کانادا که مردم آن فرانسوی صحبت می‌کنند و با دولت مرکزی کانادا اختلافات شدید داشته و به دنبال جدایی و استقلال از کانادا هستند.

آمریکای لاتین و بچه‌دار شدن آنها، میزان مهاجران آمریکای لاتین از جمعیت آمریکا نیز بسیار بالاتر خواهد رفت.» (Economist, 2002:21-22)

دوشاخه‌شدگی؛ دو زبان و دو فرهنگ

تداوم مهاجرت، موجب افزایش جمعیت هیسپنیک‌ها و در نتیجه افزایش نفوذ آن‌ها سبب شد تا هیسپنیک‌ها از دو هدف حمایت کنند: نخست؛ جلوگیری از جذب هیسپنیک‌ها در جامعه انگلو - پروتستانی و فرهنگ آمریکا در مقابل ایجاد یک جامعه بزرگ، مستقل، دائمی، اسپانیایی‌زبان و با فرهنگ هیسپنیک در خاک آمریکا بود. آنها «تابعیت فرهنگی» جداگانه‌ای را ادعا می‌کنند که دربردارنده حوزه اجتماعی مشخصی برای بومیان آمریکای لاتین در ایالت متحده است. هدف دوم؛ برآیند هدف نخست است که در پی تبدیل آمریکا به جامعه دوزبانی و دوفرهنگی است. آمریکا دیگر نباید همچون سه قرن گذشته دارای فرهنگ اصلی انگلو - پروتستانی و در کنار آن، زیر فرهنگ‌های قومی باشد، بلکه باید دارای دو فرهنگ هیسپنیک و انگلیسی و دو زبان اسپانیایی و انگلیسی باشد. خود اصطلاح «آمریکای لاتین» نشان دهنده این است که بخش عمده سکنه آن به زبان‌هایی سخن می‌گویند که از زبان لاتین یعنی گروه زبان رومی ریشه گرفته است. پروفیسور آریل درفمان در این رابطه بیان می‌دارد: «درباره آینده آمریکا باید انتخاب کرد که آیا در این کشور، دو زبان صحبت خواهد شد یا صرفاً یک زبان؟» البته پاسخ وی آن است که باید به دو زبان صحبت شود. این امر نه تنها در میامی، بلکه در جنوب غربی نیز روز به روز اهمیت پیدا می‌کند. فلورز و بنمایر ادعا می‌کنند که نیویورک، پیش از این هم شهری دو زبانه بوده است به گونه‌ای که زبان اسپانیایی در خیابان‌ها، داد و ستد، خدمات عمومی و اجتماعی، مدارس و خانه‌ها به طور مشهود مورد استفاده قرار می‌گیرد. (Dorfman, 1998:7) پروفیسور ایلان استاوانز نیز می‌گوید که امروز می‌توانید بدون استفاده از یک واژه انگلیسی در آمریکا حساب بانکی باز کرده و خدمات پزشکی دریافت کنید، به تماشای تلویزیون بنشینید، مالیات‌های خود را پرداخته، عاشق شده و نهایتاً بمیرید! (Boston Globe, 1995) مارک مالکوف بیان می‌دارد: «استفاده گسترده از زبان اسپانیایی در آمریکا واقعیتی است که حتی در



بلندمدت هم نمی‌توان آن را تغییر داد.» (Edmonston and Passel, 1996:2)

بنیان‌گذاران آمریکا، پراکندگی را برای جذب و یکی شدن ضروری می‌دانستند، ولی مهاجران آمریکای لاتین به لحاظ منطقه‌ای، به تمرکز گرایش دارند. به طوری که مکزیکی‌ها در کالیفرنیا، جنوبی، کوبایی‌ها در میامی و اهالی دومینیک و پورتوریکو در شهر نیویورک تمرکز دارند. ایالت‌هایی که بیشترین افزایش اسپانیولی زبان‌ها را بین سال‌های 1990 و 2000 داشتند عبارت بودند از: کارولینای شمالی با 449 درصد افزایش، آرکانزاس، جورجیا، تنسی، کارولینای جنوبی، نوادا و آلاباما نیز با 22 درصد افزایش. (هانتینگتون، 1384: 319)

در سال 2000، حدود 96 درصد از جمعیت میامی به استثنای اهالی هاییتی و جامائیکا در خارج از آمریکای لاتین و کارائیب متولد شده بودند که تقریباً تمام آنها اسپانیایی زبان بودند. دو سوم مردم میامی، هیسپنیک و بیش از نیمی از آنها کوبایی بودند. همچنین در طی همین سال، 75/2 درصد از ساکنان میامی غیرانگلیسی صحبت می‌کردند، که این رقم برای ساکنان لس آنجلس 55/7 درصد و برای نیویورک 47/6 درصد بود. از میان ساکنان میامی که غیرانگلیسی صحبت می‌کردند، 89/3 درصد، اسپانیایی صحبت می‌کردند. بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت آمریکا شاهد تجدید و تغییر هویت و زبان ملت خود است. (هانتینگتون، 1384) اگرچه به مدت 300 سال، تسلط به زبان انگلیسی پیش نیاز حرکت به سوی شمال بود. ولی در حال حاضر، تسلط به هریک از دو زبان انگلیسی یا اسپانیایی برای موفقیت در بخش‌های مهم تجارت، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و از همه مهم‌تر، سیاست و حکومت، ضروری است. در مجموع نیز باید گفت که نیروی جهت‌دهنده به هیسپنیک شدن آمریکا، یعنی مهاجرت از مکزیک، هیچ نشانه‌ای از ضعیف شدن را از خود نشان نمی‌دهد چراکه هیسپنیک‌ها هم از سوی دولت و ملت خود و هم از سوی شرکت‌ها و صاحبان صنایع آمریکایی تشویق به مهاجرت می‌شوند. این مهاجرت برای مکزیک ارزآور بوده و دولت این کشور از مهاجرت‌ها هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی و فرهنگی - اجتماعی حمایت می‌کند. شرکت‌ها و صاحبان صنایع آمریکا نیز به کارگر ارزان که حق بیمه هم مطالبه نکند، نیاز مبرم دارند. در سال 2000، سومین شبکه اسپانیولی‌زبان در سطح ملی، با نام



«آرتک»های آمریکا در ایالات متحده راه اندازی شد. (شبکه دوم تلویزیون مکزیکی و شرکتی کالیفرنایی، شبکه ذکر شده را از نظر مالی تأمین می کنند) برنامه های این شبکه در 14 شهر آمریکا پخش می شود که جمعیت هیسپانیک دارند. هیسپانیک ها با وجود حضورشان در جامعه آمریکا، توانسته اند زبان و فرهنگشان را حفظ کنند زیرا ساختار قدرت سیاسی آمریکا در این زمینه، کمک مؤثری بوده است و ایالت ها با توجه به گرایش های فرهنگی و سیاسی، تعطیلات و مراسم مختلف فرهنگی و مذهبی مستقلی که دارند، می توانند بدون اینکه تضادی با مرکز داشته باشند، کاملاً مستقل عمل کنند.

بومی گرایی سفید

یکی از جنبش های فعال اجتماعی، جنبش «بومی گرایی سفید» است که اولویت های متفاوتی همچون توازن نژادی، فرهنگ سفیدپوست، مهاجرت، ترجیحات نژادی، زبان و دیگر مسایل را نیز شامل خواهد شد. مسئله اساسی، توازن نژادی در آمریکا خواهد بود که مهم تر از همه کاهش سفیدپوستان غیرهیسپانیک است. این مسئله از سرشماری سال 2000 به بعد، عینیت بیشتری یافت چرا که ارقام نشان می داد جمعیت سفید غیرهیسپانیک از 75/6 درصد در سال 1990 به 69/1 درصد در سال 2000 کاهش یافته است. این امر، بیشتر از همه در کالیفرنیا مشهود بود، مانند هاوایی، نیومکزیکو و ناحیه ی کلمبیا که سفیدپوستان غیرهیسپانیک در اقلیت هستند. این کاهش در شهرها نیز بارز بود. به گونه ای که در سال 1990، سفیدپوستان غیرهیسپانیک در 30 شهر از 100 شهر بزرگ در اقلیت بودند و 52 درصد از کل جمعیت آن شهرها را تشکیل می دادند. در سال 2000، این میزان به 48 شهر رسید و تنها 44 درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می دادند. این در حالی است که در سال 1970، سفیدپوستان غیرهیسپانیک، 83 درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می دادند. (Albert, 2011:105) از دست دادن مداوم قدرت، جایگاه و تعداد هر گروه اجتماعی، قومی، نژادی یا اقتصادی، همواره به تلاش های آن گروه برای توقف یا معکوس کردن آن روند منجر می گردد. به عنوان مثال، در سال 1961 در بوسنی و هرزگوین، 43 درصد صرب و 26 درصد مسلمان بودند. در حالی که در سال 1991 این نسبت به 31 درصد صرب و 44 درصد



مسلمان تغییر یافت. در سال 1990، جمعیت کالیفرنیا متشکل از 57 درصد سفیدپوست و 26 درصد هیسپانیک بود. پیش بینی می‌شود که این نسبت در سال 2040، 31 درصد سفیدپوست و 48 درصد هیسپانیک باشد. احتمال اینکه سفیدپوستان کالیفرنیا همچون صرب‌های بوسنی واکنش دهند، صفر است. احتمال اینکه اصلاً واکنش نشان ندهند نیز صفر است. در حقیقت، این واکنش، قبلاً با دادن رأی بر ضد اعطای کمک به مهاجران غیرقانونی، اقدامات مثبت و آموزش دو زبانه شروع شده است. با تداوم تغییر توازن نژادی و میزان هیسپانیک‌ها و فعال شدن آنها به لحاظ سیاسی، ممکن است گروه‌های سفیدپوست به اقدامات و راه‌های دیگری برای تأمین منافع خود روی آورند. (یوسفی، 1392: 65)

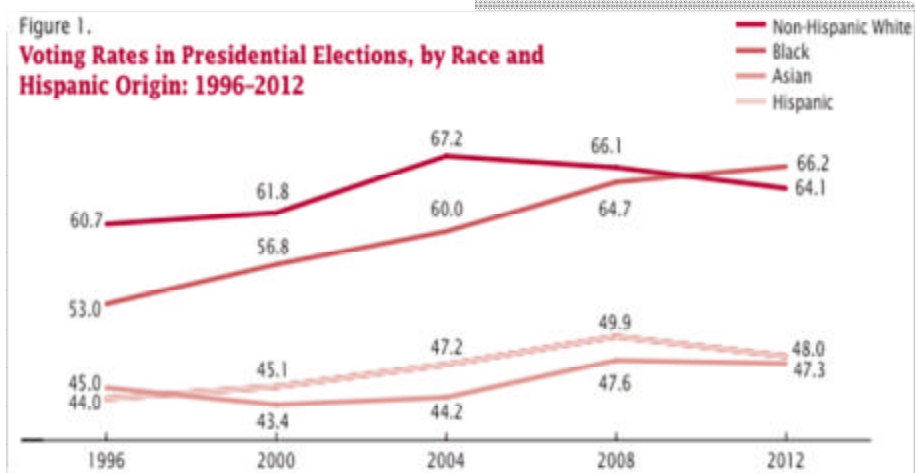
پیش‌بینی‌های اداره آمار آمریکا نشان می‌دهد که تا سال 2060، نژادهای غیرسفیدپوست، 57 درصد جمعیت آمریکا را تشکیل خواهند داد و از 116 میلیون در سال 2012 به 241 میلیون تن در سال 2060 خواهند رسید. در حال حاضر، اقلیت‌های نژادی، 37 درصد جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. تقریباً از هر سه شهروند آمریکایی، یک تن از اقلیت‌های نژادی است. همچنین انتظار می‌رود که جمعیت آسیایی‌تبارها نیز در طول پنج دهه آتی دو برابر شود. توماس مسنبورگ، مدیر اجرایی اداره آمار آمریکا در اظهارنظری عنوان کرد: «ایالات متحده به یک ملت چند پاره تبدیل خواهد شد و اگرچه سفیدهای غیرهیسپانیک، بزرگ‌ترین گروه خواهند بود ولی هیچ یک، اکثریت را تشکیل نخواهند داد.»

آمریکا در مسیر تبدیل شدن به یک کشور با تنوع قومیتی بیشتر است و کارشناسان، سال‌هاست پیش‌بینی می‌کنند اقلیت‌ها در این کشور تا قبل از 2050، تبدیل به اکثریت خواهند شد.

اوباما در انتخابات 2008 با حمایت قاطع لاتین‌تبارها، سیاهان و رأی‌دهندگان جوان، برنده انتخابات شد. در انتخابات سال 2012 در مقایسه با سال 2008، جمعیت سیاه پوستان 1/7 میلیون تن، هیسپانیک‌ها 1/4 میلیون تن و آسیایی‌ها 550000 تن افزایش یافت. در این میان، تعداد سفیدپوستان غیرهیسپانیک، در مقایسه با سال 2008، دو میلیون کاهش یافت. (یوسفی کوپایی، 1392: 131) این در حالی است که از سال

1996 تا سال 2012، سیاه‌پوستان، آسیایی‌ها و هیسپانیک‌ها هم از نظر جمعیت واجد شرایط و هم جمعیت رأی‌دهندگان، افزایش داشتند.

نمودار مشارکت نژادهای مختلف در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا از سال 1996 تا 2012



منبع: غلام حسین یوسفی (1392)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، ص 130.

بنا به گفته یکی از مدیران سابق مرکز آمار آمریکا اگرچه جمعیت سفیدپوست‌ها پیش از این در چند ایالت نظیر کالیفرنیا و تگزاس رو به کاهش بود، اما گزارش‌های جدید، نشان‌دهنده روند سراسری این کاهش است. تغییر در ترکیب جمعیتی، چالشی استراتژیک برای سیاست‌گذاران آمریکایی است. (www.census.gov)

نقش اقلیت‌های نژادی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال 2016

سال 2016 را از نظر دگرگونی و تنوع نژادی، می‌توان پرنرنگ‌ترین سال انتخاباتی تاریخ آمریکا دانست. از هر سه آمریکایی واجد شرایط رأی، یک تن دارای نژاد هیسپانیک، سیاه، آسیایی یا دیگر نژادها بود. سال 2016، این آمار به 31 درصد رسید که نسبت به دوره گذشته، دو درصد پیشرفت نشان داد. شاید بتوان مهم‌ترین عامل این جهش را



افزایش روزافزون هیسپنیک‌های آمریکا و در نتیجه، افزایش رأی‌های هیسپنیک‌ها دانست. همان‌طور که در جدول مشاهده می‌شود، در انتخابات ریاست‌جمهوری 2016 آمریکا، 156 میلیون سفیدپوست واجد شرایط در مقابل 70 میلیون لاتین‌تبار واجد شرایط قرار داشت که به معنی رشد بسیار چشمگیر لاتین‌ها بوده است. از نتایج رشد هیسپنیک‌ها کاهش سهم رأی الکتورال سفیدپوستان از 71 درصد در سال 2012 به 69 درصد در سال 2016 است. نکته قابل توجه در این جدول این است که جمعیت هیسپنیک‌های واجد شرایط (شامل لاتین‌تبارها، سرخ‌پوست‌ها، اهالی هاوایی و جزایر اقیانوس آرام) به طرز چشم‌گیری با 16 درصد رشد، صدر جدول را به خود اختصاص داده و در عین حال، سفیدپوستان کمترین میزان رشد را داشته‌اند. در اینجا می‌توان اهمیت پیش‌بینی کارشناسان را مبنی بر اینکه دهه‌های آینده، دهه‌های افزایش چشمگیر غیرسفیدپوستان در آمریکا خواهد بود، دریافت.

جدول تحلیلی نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری 2016 آمریکا بر مبنای زیرگروه‌های جمعیت‌شناختی

زیرگروه جمعیت‌شناختی	کلیتون	ترامپ	دیگران	درصد از کل آرا
مجموع آرا	47,7	47,5	4,8	100

نژاد/قومیت				
سفیدپوست	37	58	5	70
سیاه‌پوست	88	8	4	12
آسیایی	65	29	6	4
دیگران	56	37	7	3
هیسپانیک	65	29	6	11

Source: Election 2016: Exit Polls, The New York Times. Retrieved November 10, 2016

نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری سال 2016 آمریکا در بخش اقلیت‌های قومی و نژادی نشان داد که موضوع مهاجرت، یکی از مسایل مهم در جامعه آمریکا است که می‌تواند به شکاف‌های اجتماعی فعال تبدیل شود. به گونه‌ای که شکاف اجتماعی بین



سیاه پوستان و سفیدپوستان هم اکنون قابل مشاهده و فعال است. همچنین نتایج این انتخابات، شکاف اجتماعی بین اقلیت‌های نژادی و قومی آسیایی و هیسپانیک‌ها با جامعه سفیدپوست در جامعه آمریکا را فعال به تصویر کشید و نشان داد این اقلیت‌ها به سمت گیری، شعارها و سیاست‌های نژادپرستانه دونالد ترامپ معترض هستند که این اعتراض و نگرانی را در نوع رأی دهی در جدول فوق می توان مشاهده نمود.

جدول مقایسه واجدان شرایط رأی دهی در سال های 2012 و 2016

نژادها	واجدین شرایط رأی در سال 2012	رأی اولی ها	رأی الوی های تابعیت گرفته	شهروندان فوت شده بالای 18 سال	واجدین شرایط رأی در سال 2016	افزایش تعداد واجدین شرایط از سال 2012 تا 2016 (به درصد)
سفیدپوست	152,862,000	9,179,000	644,000	24,000	156,084,000	2 درصد
سیاه پوست	25,753,000	2,303,000	413,000	9,000	27,402,000	6 درصد
اسپانیولی ها	23,329,000	3,214,000	1,167,000	130,000	27,302,000	17 درصد
آسیایی ها	8,032,000	607,000	930,000	3000	9,286,000	16 درصد
جمع کل	215,081,000	15,991,000	6,201,000	166,000	225,778,000	5 درصد

یافته های سرشماری نفوس: فروپاشی اجتماعی

طبق آخرین سرشماری نفوس آمریکا که در سال 2010 انجام شد، آمریکا در معرض یک بحران اجتماعی استراتژیک و عمیق قرار دارد؛ بحرانی که به گفته دولت آمریکا، بیشتر از سوی منطقه آمریکای لاتین ناشی می شود. در این راستا مقام های آمریکایی اظهار داشته اند که هویت تقریباً یکپارچه آمریکایی در برابر موج مهاجرتی که از آمریکای لاتین و به ویژه مکزیک به سوی ایالات متحده در جریان است، در معرض خطر جدی قرار دارد. طبق آمار اداره سرشماری ایالات متحده، تعداد نوزادان سیاه پوست، هیسپانیک (اسپانیایی تبار و پرتغالی تبار) و دیگر قومیت های اقلیت آمریکایی در سال 2011 از





سفیدپوستان غیرهیسپانیک جلو زده است. کمی بیشتر از نصف نوزادان به دنیا آمده در سال 2011 در آمریکا از اقلیت غیرسفیدپوست یا دورگه‌های چندنژادی بودند. جمعیت‌شناسان پیش‌بینی می‌کنند تا سال 2040، سفیدپوستان یکی از اقلیت‌های آمریکا خواهند بود. این گزارش می‌افزاید سهم اکثریت سفیدپوست‌های اروپایی‌تبار آمریکا به شدت، کاهش یافته و در مقابل، جمعیت اقلیت‌ها به طور چشمگیری افزایش یافته است. شمار سفیدپوست‌های آمریکا (عمدتاً اروپایی‌تبارها)، در دهه گذشته با 1/2 درصد افزایش از 194/6 میلیون تن به 196/8 میلیون تن رسیده است. ولی با این وجود، سهم آنها در کل آمریکا از 69 درصد به 64 درصد کاهش یافته است و نرخ رشد سفیدپوست‌ها به طور چشمگیری رو به کاهش می‌باشد. وضعیت وخیم اقتصادی در آمریکا نیز این مسئله را تشدید کرده است. مطابق سرشماری سال 2010، جمعیت اقلیت اسپانیایی‌تبارهای آمریکا (لاتینوها)، از مرز 50 میلیون تن گذشته است به گونه‌ای که لاتینوها هم اکنون حدود 18 درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. (www.census.gov/compendia/statab)

سیاه‌پوستان نیز از رشد جمعیتی بالاتری نسبت به سفیدپوست‌ها برخوردار هستند. سیاه‌پوستان که از سال 2003، جایگاه خود را به عنوان بزرگ‌ترین اقلیت آمریکا به اسپانیایی‌تبارها واگذار کرده‌اند، با جمعیتی 42 میلیونی هم اکنون 15 درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. افزون بر افزایش چشمگیر لاتینوها و سیاه‌پوستان، جمعیت آسیایی‌تبارها نیز با بالاترین رشد در چند سال گذشته (43 درصد)، به 14/7 میلیون تن رسیده است که بدین ترتیب، 5 درصد از کل جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. (fa.wikipedia.org/wiki)

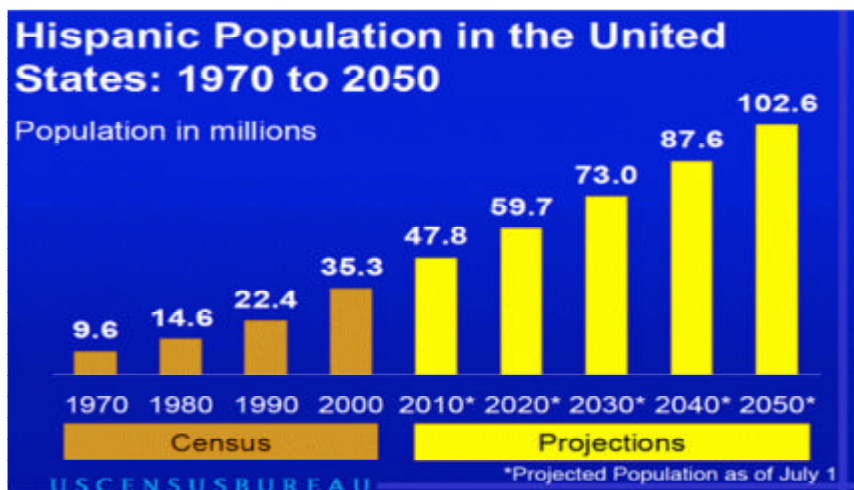
براساس اعلام اداره سرشماری آمریکا، افراد زیر 33 سال، بزرگ‌ترین گروه سنی جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند. این گروه جمعیتی که اداره سرشماری آمریکا به آنها لقب «هزاره‌ای‌ها»¹ داده است، کسانی هستند که بین سال‌های 1982 تا 2000 متولد شده‌اند و جمعیت آنها به بیش از 83/1 میلیون تن رسیده است. این گروه سنی برای



نخستین بار از نظر تعداد از گروه موسوم به نسل انفجار جمعیت¹ پیشی گرفته‌اند (این نسل که بعد از جنگ جهانی دوم به دنیا آمده‌اند و اکنون بالای 65 سال دارند، 75/4 میلیون تن از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند). ترکیب و هرم جمعیتی آمریکا را بدین صورت می‌توان تشریح کرد: در کودکان زیر سه سال، اسپانیایی تبارها اکثریت را دارند و در افراد زیر 18 سال نیز 23 درصد را اسپانیایی تبارها، 15 درصد را سیاه‌پوستان و تنها 53 درصد را سفیدپوستان تشکیل می‌دهند. در حال حاضر در 10 ایالت از 50 ایالت آمریکا، سفیدپوستان زیر 18 سال، دیگر اکثریت را تشکیل نمی‌دهند. این در حالی است که اکثریت جمعیتی در ایالت‌های واشنگتن، تگزاس، نیومکزیکو و هاوایی متعلق به اقلیت‌ها می‌باشد. (ابراهیم متقی، 1389)

آمایش جمعیت آمریکا نشان می‌دهد تراکم و جابجایی داخلی جمعیتی آمریکا، رو به جنوب است. طبق آخرین سرشماری، سهم مناطق مرکزی، غرب و شمال شرقی آمریکا که قبلاً کانون‌های اصلی جمعیتی آمریکا به شمار می‌رفتند، کاهش یافته و در عوض، سهم مناطق جنوبی و غربی کشور افزایش یافته است. دلیل اصلی این تغییر، بافت جمعیتی و کوچ اقلیت‌ها به ویژه سیاه‌پوستان به مناطق جنوبی آمریکا می‌باشد. سرشماری 2010 نشان می‌دهد که مهاجرت‌های دهه گذشته به افزایش جمعیت سیاه‌پوستان در جنوب تا سقف 57 درصد منجر شده است.

طبق پیش‌بینی‌ها از سال 2040 به بعد بیش از 25 درصد جمعیت آمریکا را لاتینوها (اسپانیایی تبارها)، تشکیل خواهند داد. این مسئله به دلیل موج گسترده مهاجرت از آمریکای لاتین و نرخ بالای زاد و ولد در میان این مهاجران می‌باشد. بدین ترتیب، اقلیت‌ها به ویژه اسپانیایی تبارها تا سال 2050 به بعد، اکثریت را تشکیل خواهند داد و سفیدپوستان آمریکایی که اکنون اکثریت را تشکیل می‌دهند، به اقلیت تبدیل خواهند شد.



افزایش چشمگیر جمعیت اقلیت‌های ساکن آمریکا به ویژه لاتین‌تبارها در آینده‌ای نه‌چندان دور، زمینه‌ساز تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در این کشور خواهد شد. به عنوان نمونه، تجانس و ترکیب اجتماعی کشور آمریکا دگرگون شده و تضادهای زیادی در زمینه‌های مذهبی (با توجه به پروتستان بودن آمریکایی‌ها و کاتولیک بودن لاتینوها)، به وجود خواهد آمد. در زمینه‌های سیاسی نیز امکان پیروزی اقلیت‌ها در انتخابات پارلمانی و ریاست‌جمهوری افزایش خواهد یافت، همان‌گونه که نمونه‌ای از آن در انتخابات ریاست‌جمهوری سال 2008 با پیروزی «باراک اوباما» (که یک سیاه‌پوست است)، مشاهده شد. در این انتخابات، دوسوم اسپانیایی‌تبارها و 97 درصد سیاه‌پوستان به اوباما رأی دادند. لذا به نظر می‌رسد که سفیدپوستان پروتستانی - آنگلو ساکسونی آمریکا دیر یا زود، سیاست‌هایی را به ویژه در زمینه مهاجرت، اتخاذ خواهند کرد که به نوبه خود، زمینه‌ساز افزایش انزواگرایی، بیگانه‌ستیزی و تبعیض در داخل آمریکا خواهد شد. (یوسفی کوپایی، 1392: 70) اتخاذ و اعلام سیاست‌های انزواگرانه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری جدید آمریکا و شعار «اول، آمریکا» یا تصمیم به کشیدن دیوار در مرز این کشور با همسایه جنوبی یعنی؛ مکزیک در همین راستا ارزیابی می‌شود.

قاره آمریکا اگر چه بسیار وسیع و دارای ویژگی‌های جغرافیایی نادری است، اما به لحاظ فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، نژادی، مذهبی، زبانی، ساختار حکومت و... دارای





تفاوت‌ها، نابرابری‌ها، تبعیض‌ها، اختلاف‌ها و تضادهای عمیقی بین شمال و جنوب (آمریکای شمالی و آمریکای لاتین) است که این تضادها موجب به وجود آمدن یک دشمنی دیرینه و ناسازگاری بین دو حوزه شمال و جنوب شده است که در ادامه به نمونه‌ای از این اختلاف‌ها و تضادها اشاره می‌شود. مسئله مهم در این ارتباط به لحاظ نژادی، وجود اقلیت‌هایی با جمعیتی بیش از 100 میلیون تن است که حدود 60 درصد آن را هیسپانیک‌ها به تنهایی تشکیل می‌دهند و به لحاظ مذهبی، ایالات متحده با جمعیت تقریبی 330 میلیون تن، صرفاً حدود 51 درصد آن پروتستان هستند. این در حالی است که هیسپانیک‌ها عمدتاً کاتولیک هستند.

جدول مقایسه تضادها و اختلافات ایالات متحده آمریکا و آمریکای لاتین

شاخص	ایالات متحده آمریکا	آمریکای لاتین
نژاد	سفیدپوست	رنگین پوست
زبان	انگلیسی‌زبان	اسپانیولی‌زبان
دین	پروتستان	کاتولیک
مکتب اندیشه‌ای	امپریالیسم	سوسیالیسم
درآمد	ثروتمند با درآمد سرانه 49100 دلار	فقر با درآمد سرانه 8/044 دلار
جغرافیا	شمالی	جنوبی
فرصت و تهدید برای جهان	تهدیدی برای جهان	فرصتی برای جهان
نظامی	جنگ طلب	صلح طلب
فرهنگی	فرصت طلب و سلطه طلب	تحقیر شده
جمعیت	جمعیتی 316 میلیونی با ترکیب متفاوت	جمعیتی 585 میلیونی با ترکیب تقریباً یکدست
سیاسی	استعمارگر	مستعمره
نیروی کار	171 میلیون تن	255 میلیون تن

دولت آمریکا هر ساله اعلام می‌کند که با مبالغ هنگفتی از کمبود بودجه روبه رو است. بدهی دولت آمریکا تا پایان سال 1999، پنج تریلیون و 700 میلیارد دلار بوده است. (FEMA)¹ از میانه سال 2007 نیز که بحران مالی بزرگ در آمریکا آغاز شد، بدهی‌های این کشور افزایش یافت. میزان بدهی‌های دولت آمریکا در سال 2012، بیش



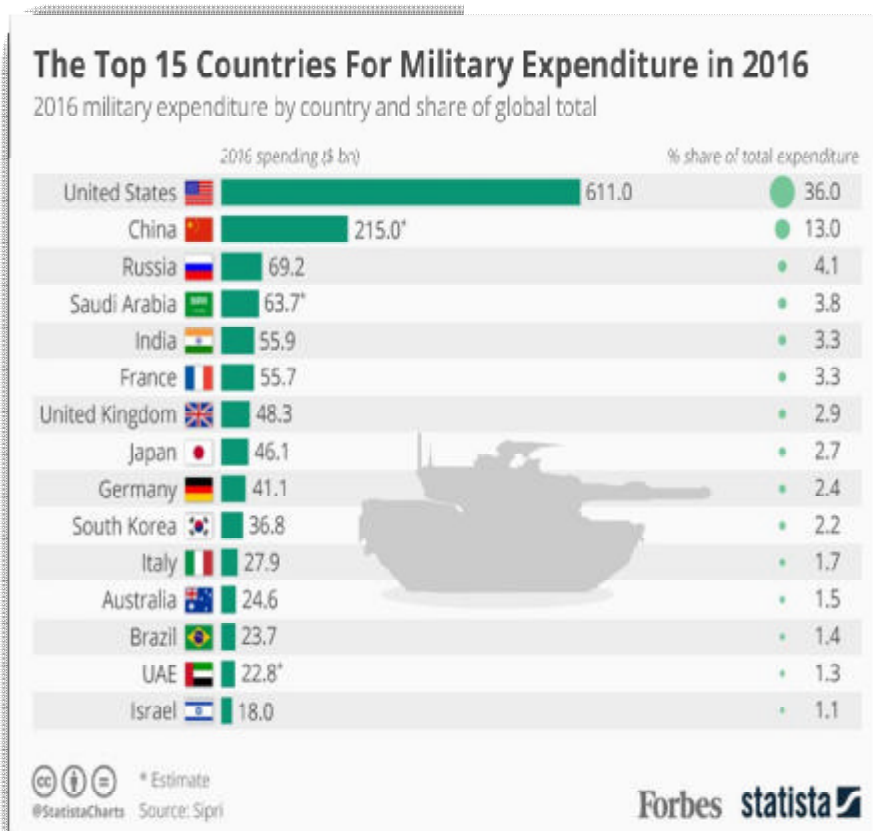


از 16 هزار میلیارد دلار برآورد شد. اگر 50 هزار میلیارد دلار بدهی‌های مردم آمریکا را هم به این رقم اضافه کنیم، کل بدهی آمریکا به رقمی معادل 65 تریلیون دلار می‌رسد. (Economist, 24 August 2012). کارشناسان بر وجود چالش‌های جدی اقتصادی در ایالات متحده آمریکا تأکید کرده و معتقدند در بخش‌های مختلف، ایالات متحده با مشکلات جدی روبه‌رو است. امروزه آمریکا 20 هزار میلیارد دلار بدهی دارد که این مبلغ در دوران اوباما بین 14 تا 16 هزار میلیارد دلار بود، یعنی از آن دوران تاکنون، 6000 میلیارد دلار به بدهی آمریکا اضافه شده است. بدهی 20 هزار میلیارد دلاری برای دولت و مردم آمریکا فشار سنگینی محسوب می‌شود چون مردم آمریکا باید مالیات‌های گزافی را برای اداره کشورشان پرداخت کنند. (ابوالفضل صدقی، زمستان 1395)

در حال حاضر که در سال دوم ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ (2018) هستیم، میزان بدهی‌های این کشور به مرز 21 هزار میلیارد دلار رسیده است. این در حالی است که هزینه‌های نظامی این کشور، بیشتر از مجموع بودجه و هزینه‌های نظامی 15 کشور است که پس از آن، بیشترین بودجه‌های نظامی در جهان را دارند.¹

1. بودجه نظامی 15 کشور نخست در سال 2016 عبارت است از: آمریکا 611 میلیارد دلار؛ چین 215 میلیارد دلار؛ روسیه 69 میلیارد دلار؛ عربستان 63 میلیارد دلار؛ هند 56 میلیارد دلار؛ فرانسه 55 میلیارد دلار؛ بریتانیا 48 میلیارد دلار؛ ژاپن 46 میلیارد دلار؛ آلمان 41 میلیارد دلار؛ کره جنوبی 37 میلیارد دلار؛ ایتالیا 28 میلیارد دلار؛ استرالیا 24 میلیارد دلار؛ برزیل 23 میلیارد دلار و اسرائیل 18 میلیارد دلار.

نمودار مقایسه‌ای هزینه‌های نظامی ایالات متحده آمریکا با 15 کشور پس از خود (2016)



کارشناسان دفتر بودجه کنگره (CBO)¹ پیش‌بینی کرده‌اند که بدهی‌های آمریکا به سازمان‌های بین‌المللی، حدود 36 درصد از بودجه سال 2030 ایالات متحده و 58 درصد از بودجه سال 2040 و در نهایت، 85 درصد از بودجه سال 2050 را تشکیل می‌دهد. این بدهی‌ها در نهایت، نسل‌های زیادی را تحت تأثیر قرار خواهد داد و اگر فقط همین روند ادامه یابد و بدهی جدیدی اضافه نشود، تا سال 2050 آمریکا دیگر نمی‌تواند هیچ کدام از بدهی‌هایش را به سازمان‌های بین‌المللی پرداخت کند و عملاً دولت و کشوری ورشکسته خواهد بود. شعارها و سیاست‌های باج‌خواهانه و تنش‌آمیز دونالد ترامپ به منظور تأمین مالی و جبران کسری بودجه اتخاذ شده است.



نتیجه‌گیری

همان‌گونه که در نظریه کارکردگرایی تالکوت پارسونز بررسی کردیم، هیسپنیک‌ها با توجه به جمعیت زیادی که در ایالات متحده دارند و با استمرار جریان مهاجرت، ازدواج‌های درون نژادی و زاد و ولد زیاد، جمعیت‌شان در درون مرزهای ایالات متحده رو به افزایش است و این مسئله، فشار سنگینی را بر دولت و جامعه آمریکا وارد می‌کند و از طرف دیگر، جمعیت حدود 500 میلیونی کشورهای هیسپنیک در آمریکای لاتین نیز با توجه به این که عمده‌تاً مخالف سیاست‌های همسایه شمالی هستند به ویژه دولت‌های چپ‌گرا، فشار مضاعفی را بر دولت و جامعه آمریکا وارد می‌کند. این فشارها هم از درون و هم از بیرون بر جامعه آمریکا تأثیر گذاشته و دگرگونی اجتماعی یا به عبارت بهتر، تغییر ساختی را در آمریکا کلید زده است. به موازات رشد روزافزون جمعیت رنگین‌پوستان در آمریکا، دولت این کشور در حال از دست دادن نفوذ خود هم در داخل کشور و هم در خارج از کشور در بین جوامع لاتین‌تبار است. این در حالی است که ایران در حال افزایش و تعمیق نفوذ خود در بین کشورها و ملت‌های لاتین بوده و دوستی‌های دوسویه بین آنها رو به تزاید است. این موضوع به ایران فرصت می‌دهد تا نفوذ آن به منطقه خاورمیانه محدود نشده و عمق استراتژیک خود را که تا مرزهای جغرافیایی ایالات متحده آمریکا رسیده است، گسترش داده و تحکیم کرده و به بازیگری و تعامل با کشورهای آمریکای لاتین مبادرت کند.

موج مهاجرتی هیسپانیک‌ها و افزایش جمعیت رنگین‌پوستان و تغییرات جمعیتی داخل ایالات متحده آمریکا مردم سفیدپوست را دچار نوعی تشویش و عدم امنیت ذهنی و عینی کرده است. به گونه‌ای که گفته می‌شود، از هر سه تن، یک تن دارای سلاح گرم است یعنی طی یک دهه گذشته، میلیون‌ها تن به ویژه از نژاد سفید، سلاح خریده‌اند و این موضوع، نشان‌دهنده هجوم خاموش اقلیت‌های نژادی به ارزش‌های برسازی شده و فاقد وجاهت نژاد سفید است که سیاه‌پوستان و هیسپانیک‌ها را به عنوان شهروند درجه دوم یا شهروند تحقیر شده محسوب می‌کنند. البته این احتمال نیز وجود دارد که دولت‌مردان آمریکا شبیه آنچه در یوگسلاوی سابق اتفاق افتاد و ارتش یوگسلاوی علیه مردم بوسنی و هرزگوین مرتکب نسل‌کشی شد، مرتکب شده و همانند نسل‌کشی سرخ‌پوستان و سیاه‌پوستان، با هیسپانیک‌ها برخورد کنند.



جمهوری اسلامی ایران باید به تحکیم روابط، تعاملات سیاسی - فرهنگی، تبادلات اقتصادی و بازرگانی و... با کشورها و ملت‌های آمریکای لاتین بیش از پیش مبادرت ورزد و از این فرصت مغتنم، به بهترین روش بهره‌برداری نماید. نزدیک شدن و تحکیم روابط ایران با کشورها و ملت‌های آمریکای لاتین، موجب فاصله گرفتن بیشتر آنها از ایالات متحده خواهد شد. ایالات متحده در آینده هم از درون و هم از بیرون مرزها تحت تأثیر و به نوعی محاصره لاتین‌تبارها خواهد بود و تعامل ایران با لاتین‌تبارها می‌تواند این روند را تسریع کند. این موضوع در برخورد ایالات متحده با حضور و نفوذ ایران در آمریکای لاتین با تصویب قانون «برخورد با نفوذ و حضور ایران در نیمکره غربی» در زمان ریاست‌جمهوری اوباما به وضوح قابل مشاهده است که آمریکا از روابط ایران با آمریکای لاتین نگران بوده و متضرر خواهد شد، کما اینکه تاکنون این اتفاق افتاده است زیرا تمرکز آمریکا در زمان ریاست‌جمهوری بوش کوچک بر منطقه خاورمیانه موجب شد از حیاط خلوت خود، یعنی آمریکای لاتین غفلت کرده و دولت‌های چپ‌گرا یکی پس از دیگری بر سر کار بیایند. دولت‌های چپ‌گرا دولت‌هایی برخاسته از دل ملت‌های خود بوده و با مشی آمریکا زاویه‌ای بسیار تند دارند.

در پایان می‌توان گفت، یکی از راه‌های خارج کردن ایالات متحده از سیطره نژادپرستان حامی رژیم اسرائیل، حمایت از «روند لاتینیزه» شدن آن می‌باشد. به این صورت، ابرقدرتی ایالات متحده نیز درهم ریخته و با ظهور قدرت‌های جدید، مانند چین، هند، برزیل و ... که گزارش 2030 شورای اطلاعات ملی آمریکا نیز مؤید همین موضوع است که تا سال 2030 قدرت از غرب به شرق منتقل خواهد شد، زمینه انقراض ابرقدرتی ایالات متحده از درون توسط لاتینوها و سایر گروه‌های نژادی و بحران‌های مالی و اقتصادی و از بیرون توسط بازیگران جدید و مؤثر بین‌المللی رقم خواهد خورد. آنچه در حال اتفاق افتادن است، این است که ایالات متحده آمریکا هم از درون و هم از بیرون، در حال ضعیف شدن است. سیاست‌هایی که دونالد ترامپ در پیش گرفته و هراز گاهی از یک پیمان بین‌المللی خارج شده یا تعرفه‌هایی که بر ورود کالاهای کشورهای اروپایی، آسیایی و ... وضع می‌نماید، موجب شده است کشورهای مربوط به مقابله پرداخته و آمریکا را در یک انزوای سیاسی و اقتصادی قرار بدهند. آمریکای ترامپ، انزوایی بیش از دوران مونروئه را پیگیری می‌کند. «دکترین مونروئه»، قاره آمریکا را مال



آمریکا و اروپا را مال اروپا تقسیم کرد تا به تحکیم قدرت خود در قاره بپردازد. امروز، ترامپ پیگیر کشیدن دیوار به دور ایالات متحده است! این مسئله بیش از آنکه نشانه قدرت آمریکا باشد، نشان‌دهنده ضعف و ترس آمریکا از افزایش مهاجرین هیسپنیک و تسخیر فرهنگی و اجتماعی این کشور است. البته این ترس و نگرانی قابل درک است اما تصمیمات ضد مهاجرتی و ... تنها خواهد توانست «پروسه لاتینیزه» شدن ایالات متحده را به تأخیر بیندازد.

بهره‌گیری از هیسپانیک‌های ساکن آمریکا به عنوان یک فرصت استثنایی با جمعیت تقریبی 60 میلیونی، جمعیت 42 میلیونی سیاه‌پوستان و 15 میلیونی آسیایی‌ها که در مجموع، یک سوم جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند از یک طرف، تضادهای ماهوی لاتینوها در داخل و خارج از آمریکا از طرف دیگر در کنار روابط مثبت و دوستانه جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آمریکای لاتین، فرصتی بسیار ذی‌قیمت را پیش روی ایران قرار داده است زیرا در آینده، آمریکای لاتین، دروازه ورود به آمریکا خواهد بود. این کشورها به لحاظ زبانی، مذهبی، فرهنگی، جغرافیایی، نژادی، رنگی و ... - که در جدول تضادها نشان داده شد- دارای تضادهای ماهوی و عمیقی با ایالات متحده هستند که وجود دشمن مشترک - امپریالیسم آمریکا - و نیز منافع مشترک و مناسبات دیگر، ایران را در بین کشورها لاتین دارای نقش مهم و تأثیرگذار کرده است.

منابع و مآخذ

- ایلیچ، ایوان (1357)، فقر آموزش در آمریکای لاتین (صدقه و آزار)، ترجمه هوشنگ وزیری، انتشارات خوارزمی.
- تنهایی، حسین (1390)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، انتشارات بهمن.
- توسلی، غلامعباس (1388)، نظریه‌های جامعه‌شناسی، انتشارات سمت.
- جعفری ولدانی، اصغر (1388)، چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جلالی، رضا (1388)، «چیستی و مصادیق نظریه ثبات هژمونیک»، دانشنامه دوره عالی تحقیقات، شماره هفتاد و سوم، دانشگاه آزاد تهران.
- چامسکی، نوام (1382)، فهم قدرت، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- حمیدی‌نیا، حسین (1381)، ایالات متحده آمریکا، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- داد درویش، رضا (1383)، کتاب آمریکا، ویژه نظام انتخاباتی آمریکا، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- دودمان، لیلی؛ کارکردگرایی و کارکردگرایی ساختاری، قابل دسترسی در:
<http://www.keramatollahrasekh.blogfa.com/8808.aspx>
- رفیع‌پور، فرامرز (1369)، «روش مشاهده در علوم اجتماعی»، ش 5، پژوهشنامه علوم انسانی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- روح‌الامینی، محمود (1384)، در گستره فرهنگ، انتشارات اطلاعات.
- روشه، گی، تغییرات اجتماعی (1390)، ترجمه منصور وثوقی، نشر نی.
- ریتزر، جورج (1382)، نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، علمی‌ژ.
- صدقی، ابوالفضل (زمستان 1395)، گزارش راهبردی بررسی جامعه‌شناسانه انتخابات 2016 ریاست‌جمهوری آمریکا، مؤسسه اندیشه‌سازان نور.
- طالقانی، غلامرضا، محمدی، مصطفی (1390)، مدیریت تطبیقی (نگرش بین‌المللی)، انتشارات علم و ادب.
- طباطبایی، سیدمحمد (1381)، سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کاردان، عباس (1387)، بحران اقتصادی آمریکا: ریشه‌ها و پیامدها، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- کوئن، بروس، مبانی جامعه‌شناسی (1391)، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضلی، انتشارات سمت.
- کیویستو، پیتر (1390)، اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی.
- لوتراس، لودتکه (1385)، ساخته شدن آمریکا، جامعه و فرهنگ آمریکا، ترجمه شهرام ترابی، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه.



- متقی، ابراهیم (آبان 1389)، «تضاد و تغییر در ساختار جمعیتی»، مهرنامه.
- مؤسسه چشم‌انداز توسعه و امنیت (1389)، «چگونه گروه‌های مختلف قومی و نژادی در جامعه ایالات متحده با یکدیگر همکاری می‌کنند».
- میرلوحی، سید هاشم (1380)، آمریکا بدون نقاب، انتشارات کیهان.
- نشریه فرانکفورتر آلمانیه (14 اکتبر 2001).
- هانتینگتون، ساموئل (1384)، چالش‌های هویت در آمریکا، ترجمه محمودرضا گلشن‌پژوه، حسن سعید کلاهی خیابان و عباس کاردان، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- هرمزی، شانی (1389)، آمریکا و بحران اقتصادی جهان، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی/گروه مطالعات اروپا و آمریکا.
- هیویت، کریستوفر (1382)، درک تروریسم در آمریکا، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- یوسفی کوپایی، غلامحسین (زمستان 1392)، «بررسی تغییرات اقتصادی و اجتماعی در ایالات متحده آمریکا؛ فرصت‌ها و تهدیدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران (1990 تا 2030)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه.

منابع انگلیسی

- Albert, Richard (2011), 'the constitutional politics of the tea party movement', Northwestern University Law Review Colloquy, 105.
- Bean et al (2000), Educational and Sociodemographic Incorporation.
- Boston Globe (8 January 1995)
- Brown, Phil (1995), 'Naming and Farming: the social construction of diagnosis and illness', Journal of health social behavior.
- Daniels, Roger (1990), Coming to America: A History of Immigration and Ethnicity in American Life, New York, Harpercollins.
- Economist (24 August 2002).
- Edmonston and Passel (1996), Ethnic Demography.
- Gibson, Campbell (1992), 'The Contribution of Immigration to the Growth and Ethnic Diversity off the American Population', Proceedings of the American Philosophical Society, 136.
- Key, V.O. Politics (1984), Parties and Pressure Groups, New York, Thomas Crowel and co.
- Krikorian, Mark (1997), 'Will Americanization Work in America', Freedom Review, 28.
- L.Jordan, Terry (1999), Article IV, Federal-State Relations in the U.S Constitution and Fascinaing Facts about it, Naperville, Oak Hill Publishing Company.



- M. Kennedy, David (1996), 'Can We Still Afford to Be a Nation of Immigrants?', Atlantic Monthly, 278.
- M. Schlesinger, Arthur, Jr. (1998), The Disuniting of America, New York: Norton.
- New York Times (24 June 1998).
- Skerry, Peter (1993), 'Mexican Americans: The Ambivalent Minority, Cambridge', Harvard University Press, 289.
- The New York Times (November 10, 2016), Election 2016: Exit Polls.
- Tindall, George Brown (1984), America, A Narrative History, at: w.w.w.norton Co., N. Y., 2,
- V. Flores, William and Benmayor, Rina (1997), Latino Cultural Citizenship: Claiming Identity, Space and Rights, Boston, Beacon Press.
- W. Perison, George (1973), the Moving American, New York: Knopf.
- W. Pierson (1973), the Moving American, New York.
- Washington Post (April 24.1985), A24 a & also F1 c.
- World Hunger Education Service (2011), 'Hunger in American United States Hunger and Poverty Facts and Statistics'.
- www.BBC.Co.UK.World
- www.census.gov
- www.fa.wikipedia.org/wiki
- www.iribnews.ir
- www.lhvnews.com/fa/news/14250
- www.worldhunger.org/articles

